

# از صبا تا فیما



در دفتر اول «کتاب امروز» اشاره‌ای به کتاب «از صبا تا نیما» و شرح حال مختصری از نویسنده آن، یحیی آرن‌پور، چاپ شد.

«از صبا تا نیما» در حقیقت تاریخ ادبیات فارسی است از فتحعلی خان صبا، ملك الشعراى دربار فتحعلی‌شاه تا نیما یوشیج، شکستنده سنت هزار ساله شعر فارسی و شروع کننده دوره جدیدی که هنوز ادامه دارد.

از صبا تا نیما دوره‌ای بوده است پر شورتر و پرتنرتر از آن که امروز، از يك فاصله کمابیش پنجاه ساله، به نظر می‌رسد. در این دوره نه تنها در زمینه شعر بلکه در زمینه نثر هم مقدمات تحولی که به صادق هدایت و شاگردان او منجر شد فراهم می‌شد. نویسنده «از صبا تا نیما» این جریان را به دقت مطالعه می‌کند و خوانندگان خود را در متن آنها قرار می‌دهد. «از صبا تا نیما» نخستین کتابی است در زمینه ادبیات جدید فارسی که با روش و بیش کافي نوشته شده است. اکنون که این اثر مهم در دو مجلد از طرف شرکت سهامی کتابهای جیبی انتشار یافته است، «کتاب امروز» برای دادن نمونه‌ای از سبک کار آرن‌پور دو قسمت از فصل سوم جلد دوم کتاب را در اینجا نقل می‌کند:

## طنز نویسی

کشنده نیست بلکه آرامبخش و سلامت‌آور است. زخمهای نهانی را می‌شکافد و می‌برد و چرک‌ورم و پلیدیها را بیرون می‌ریزد، عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد.

گاهی خنده و شوخی گنجان و خفیف و زاییده قصصها و اشتباهات کوچک و بی‌اهمیت است و زمانی تلخ و زهرآگین و ناشی از عیوب و مفاسد و گمراهیهایی که مقام اخلاقی طبیعت بشری را کنترل می‌دهند. پس هرچه مخالفت نویسنده و بغض و کینه او نسبت به حوادث زندگی شدیدتر و قویتر باشد، به همان نسبت طنز کاربشتر و دردناکتر می‌شود و از شوخی و خنده ساده و سبک به مرتبه اعلای آن که همان «طنز واقعی» باشد نزدیک می‌گردد.

طنزنویسی بالاترین درجه نقد ادبی است. طنزنویس به شرط آنکه حوادث و چهره‌ها را دگرگون نکند، از فانتزی رئالیستی و از اصول دیگر هنر بدیعی استفاده می‌کند و این حوادث و چهره‌ها را برجسته‌تر و نمایانتر از آنچه هست جلوه می‌دهد و در بند آن که تابلو راست و درست (عیبی) باشد، نیست. برهم زدن رابطه و انتظام و تناسب موجود و تغییر و تحریف ظاهر درست‌نمای حوادث و اشخاص، وسیله‌ای است برای آفریدن تیپها و بسط دامنه شمول و تعمیم این صفات به کلیه افراد و آحاد آن و سرانجام دست‌یافتن به واقعیت بیشتر در نمایش زندگی.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که طنز حقیقی هرگز نمی‌تواند بیهدف و رؤیایی و وهمی باشد و به عبارت دیگر یورش طنزنویس به سنگر «زشتی و پلیدی» هنگامی می‌تواند قرین موفقیت گردد که تمثال بیمثال و الهامبخش «نیکی و زیبایی» پیوسته در مد نظر او باشد.

طنزنویس هنگامی که به موضوع معینی می‌خندد و آن را رد و

... در ردیف روزنامه‌نگاری نوع جدیدی از ادبیات به وجود آمد و آن طنزنویسی بود که معایب و مفاسد رژیم گذشته و اعمال عمال آن را به باد استهزا می‌گرفت.

آن نوع ادبی، که در السنه غربی satire نامیده می‌شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و «ناچور» زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق‌آمیز، یعنی زشتتر و بدتر کبیرتر از آنچه هست نمایش می‌دهد، تا صفات و مشخصات آنها روشنتر و نمایانتر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی و مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب قلم طنزنویس با هرچه که مرده و کهنه و واپس‌مانده است و با هرچه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز می‌دارد، می‌گذشت و اغماض مبارزه می‌کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده خنده شوخی و شادمانی نیست. خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم خطاکاران را به خطای خود متوجه می‌سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است بر طرف می‌کند. به عبارت دیگر اشاره و تشبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می‌کند و هدف آن اصلاح و ترکیه است نه ذم و قدح و مردم‌آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است: ناراحت می‌کند، اما ممنون می‌سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وامی‌دارد.

در مقام تشبیه می‌توان گفت که قلم طنزنویس کارد جراحی است نه چاقوی آدمکشی. با همه تیزی و برلنگش، جانکاه و مودبی و

انکار می‌کند، در واقع آرمان مثبت خود را، که در جهت مخالف آن قرار دارد، آشکارا یا نهانی و صراحتاً یا تلویحاً به خواننده عرضه می‌دارد.

«ایجاد تصور دربارهٔ یک زندگی عالی و زیبا از راه تصویر جهات پست و ناشایست زندگی و بیدار کردن شوق کمال مطلوب در خواننده» از وظایف مهم طنز رئالیستی است.<sup>۱۰</sup>

«باید توجه خواننده را به آنچه که در پیرامون اوست جلب کرد، پستیها را یکایک به رخ او کشید، باید خواننده را پا به پا دنبال کرد و دمی آسوده نگذاشت. باید کار را به جایی رساند که او از آن همه زشتیهای بیحد و حصر به جان آید و سرانجام با غم راسخ از جای برخیزد و فریاد زند: آخر راستی این چه زندانی است که من در آن گرفتار شده‌ام؟ مرگ که از این زندگی بهتر است! دیگر نمی‌خواهم در زیر این بند و زنجیر جان بکتم»<sup>۱۱</sup>

خلاصه، طنز تنها هنگامی می‌تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی که از مشاهدهٔ اختلاف عمیق و عجیب زندگی موجود با اندیشهٔ یک زندگی مأمول در رنج و عذاب است - همین صفت عالی و هدف بزرگ طنز است که هوراسیا در روزگاران قدیم بدان اشاره کرده است.

**هزل و هجو در ادبیات ایران - ادبیات طنزی باید ناظر به حوادث کلی (تبییک) زندگی باشد، نه انحرافات جزئی و تصادفی از حد عادت و طبیعت و بنابراین نباید حربهٔ تعرض و تجاوز پر شخصیت کسانی قرار گیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوشایند نیستند. هجو کسان و ناسزاگویی شایستهٔ نام نویسنده و مقام نویسندگی نیست. متأسفانه در ادبیات قدیم ایران طنز به معنایی که شناختیم، یعنی انتقاد اجتماعی به کنایه و در جامهٔ هزل و شوخی کمتر وجود داشته، زیرا در آن عصر و زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی کشور، ادبیات اغلب برای شاه و درباریان و خواص مملکت به وجود می‌آمد و قهراً شاعر و نویسنده نمی‌توانست از اعمال و افعال اربابان خود و مستگامی که بر آن ریاست داشتند، انتقاد کند. به علاوه در «هزل» و «هجو» گویندگان ایران، همیشه عوامل شخصی (سوپرکلیف)، خاصه کینه و غرض و خودبینی، مقام اول را می‌گرفت و مجالی برای تصویر حقیقی و کلی باقی نمی‌گذاشت. هجو سرایان به جای آنکه به مسائل اجتماعی بپردازد و معایب عمومی جامعه را نشان بدهند، به رقیبان و همکاران خود می‌تاختند یا به ارباب نعمت و احسان، که از دادن صله و پاداش آنان مضایقه و امساک می‌کردند، دشنام و ناسزا می‌گفتند و بدین طریق هم پایهٔ سخن و هم مقام انسانی خویش را پایین می‌آوردند. یک شاعر اصفهانی گفته است:**

سه شعر رسم بود شاعران طامع را

یکی مدیح و دوم قطعهٔ تقاضای

اگر بداد، سوم شکر، و رنداد، هجا

از این سخن دو بگفتم دگر چه فرمایی؟

اگر از نمونه‌های نادر و معدودی مانند «موش و گربه» و بعضی لطایف عبید زاکانی، شاعر قرن هشتم، و شعرای دیگر و سخنان طبیعت‌آمیز و نکتهداری که به ملا نصرالدین، از ترکان آناتولی، یا کسانی مانند او نسبت داده شده و زبانهٔ عموم است و بعضی آثار محمدحسن صفاعلی معروف به نبی‌الساقرین در دورهٔ ناصرالدین شاه بگذریم، در سرتاسر ادبیات حجیم هزار سالهٔ ایران به آثار طنزآمیز، که هدف آنها اصلاح و ترکیه باشد، بر نمی‌خوریم.

حتی زیباترین و هنرمندانه‌ترین هجویه‌ها مانند... هجای ابوالعلاء گنجوی از داماد خود، خاقانی شیروانی، و امثال آنها همگی جنبهٔ شخصی داشته و به قصد انتقامجویی سروده شده است.

هجویه‌های انوری، سوزنی، مختاری غزنوی و در زمانهای اخیر هجویه‌های شهاب ترشیزی و یغمای جندقی چنان با کلمات و عبارات نازیبا و ناهموار پر است که از خواندن آنها مو براندام هراسانی راست می‌شود. در روزگاران نزدیکتر به عصر ما نیز شاعران هجاگو، مانند ایرج و عشقی متأسفانه همان راه و رسم متقدمان را در پیش گرفته‌اند، تا حدی که عارفنامهٔ ایرج یک هجویه سراسر دشنام و ناسزا است دربارهٔ مرد وارسته و پاکدلی مانند عارف قزوینی.

### طنز در خدمت مشروطه و آزادی

با پیدایی مشروطیت، ادبیات طنزی حقیقی، که لبهٔ تیز خود را بیش از افراد متوجه اجتماع و معایب عمومی جامعه ساخته بود، پدید آمد و درحقیقت به نفع افکار آزادیخواهانه به شعر تغزلی دست انتقاد داد. بعبارت دیگر طنز و رئالیسم دو نوزاد توأمان بودند که در دامان شعر تغزلی ایران پرورش یافتند.

طنزنویسی از نثر کمتر استفاده کرد. معهداً یا آغاز مشروطیت و پیدایش روزنامه‌نگاری، در نثر فارسی نیز مرحلهٔ نسبتاً جالب توجهی به وجود آمد و طغیان افکار آزادیخواهانه و شور آزادی و احساسات میهنپرستی گذشته از اشعار سیاسی و وطنی در یک رشته مقالات و پاورقیهای کوتاه فکاهی و شوخی‌آمیز (که البته نه زیاد بودند و نه از هر حیث کامل) انعکاس یافت. این نوشته‌ها به زبان زندهٔ مکالمه تهیه شده بود و نمونه و سرمشق خوبی بود برای نویسندگان آنی که می‌خواستند ادبیات را به خلق نزدیکتر سازند. استفاده از زبان عادی طبقات مختلف مردم و به کاربردن عبارات و اصطلاحات و ضرب‌المثلهای متداول بین عامه، که نویسندگان سابق از استعمال آنها احتراز داشتند، در مردم پسند کردن نثر ادبی قدیمی به جلو بود. این طرز نویسندگی را دهخدا<sup>۱۲</sup> دبیر صوراسرافیل، رهبری می‌کرد، چنانکه پیشوایی شعر طنزآمیز با سید اشرف‌الدین قزوینی بود....

### صور اسرافیل - دهخدا

روزنامهٔ دیگری که در تاریخ مشروطیت ایران اهمیت بسیار دارد، نامهٔ عشقی صوراسرافیل است که نه ماه پس از آنکه کشور ایران در عداد دول مشروطه قرار گرفت، در تهران منتشر شد.<sup>۱۳</sup>

این روزنامه با سرمایه میرزا قاسم‌خان تبریزی (همان کسی که بعدها وزیر پست و تلگراف بود) و کوشش میرزا جهانگیرخان - شیرازی و همکاری علی‌اکبر خان دهخدا اداره می‌شد.

میرزا جهانگیرخان از آزادیخواهان بنام ایران و مردی پرکار و زحمتکش و سرسخت بود. او در جنبش آزادیخواهی رنج فراوان برد و پس از پیدایش مشروطه، روزنامهٔ صوراسرافیل را به راه انداخت و سعی خود را بر آن مصروف داشت که خیانت رجال حکومت و بندوبست آنان را با عمال بیگانه فاش و آنان را رسوا سازد و بنابراین همیشه منفور محافل ارتجاعی بود و بارها به علت شدت حملات خود تحت تعقیب قرار گرفت تا سرانجام در کودتای جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـ. ق به دستور محمدعلی میرزا در باغشاه کشته شد.

از آغاز مشروطه که روزنامه‌نویسی در ایران رواج یافت، نویسندگان و گویندگان، چنانکه قبلاً ذکر شد سبکهای قدیم ادبی و قالبهای رایج قسیده و غزل را برای بیان احساسات نوین نارضا یافتند و بعضی از آنها بر آن شدند که به زبان مردم سخن گویند و چون راه دیگری نمی‌دانستند، مقاصد خود را، که انتقاد از اوضاع اجتماعی



و بیدار کردن مردم بود ، در ضمن عبارات ساده شوخی آمیز یا هجویه های منظوم ، که در قالب ترانه های عامیانه و اوزان خفیف ریخته می شد ، به گوش مردم می رسانیدند .

روزنامه صورسرافیل نیز همین راه را برگزید . صورسرافیل کمتر به شعر می پرداخت و اهمیت آن بیشتر از جهت قطعات منثور ، به ویژه مقالات کوتاهی بود که زیر عنوان «چرند پرند» نوشته می شد . با اینهمه گاهی اشعاری در آن درج می گردید . از جمله در شماره چهارم مورخ ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ هـ ق شعری از زبان دختران قوچان درج شده بود . داستان چنین بود که جمعی از ایرانیان مرز نشین که در میان آنان چند دختر جوان هم بوده اند ، به دست ترکمانان اسیر افتاده و آنها را به روسیه برده بودند . این گفتگو از چندی باز در مجلس شورای ملی به میان آمده بود و مجلس می کوشید که آن دخترها را باز گرداند و چون گفته می شد که آصف الدوله ، حاکم خراسان در این کار دست داشته یا در آن کوتاهی کرده است به تهران احضار شد . مجلس او را به بازخواست کشیده داستان را به شدت دنبال کرد . باز گرداندن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود . در چنین موقعی که احساسات مردم در جوش بود ، شعری با وزن و آهنگ یک تصنیف قدیمی در صورسرافیل پدید آمد .

اما در بخش «چرند پرند» که قطعات انتقادی هجو آمیزی بود ، نمونه های بسیار خوبی از نثر فارسی ، با عبارات عامیانه موجز و صمیمی درج می شد و از این رو صورسرافیل با ملانصرالدین قفقاز و آذربایجان تبریز ماندگی پیدا می کرد . خوانندگان به این بخش بیشتر رو می آوردند و انگیزه رواج روزنامه بیش از همه این بخش بود . این مقالات که به امضای «دخو» و گاهی با امضای مستعار دیگر (دخوعلی ، خرمگس ، اسیر الجوال ، برهنه خوشحال و نخود همه آتش) انتشار می یافت ، به قلم میرزا علی اکبرخان قزوینی (دهخدا) تهیه می شد که بعدها یکی از ادیبان و واژه شناسان نامی ایران گردید .

دخو - دهخدا فرزند خانباخان ، از مالکین متوسط قزوین ، در حدود سال ۱۲۹۷ هـ ق در تهران متولد شد و دهساله بود که پدرش درگذشت . زبان فارسی و عربی و علوم ادبی و دینی را نزد آموزگاران وقت ، از جمله شیخ غلامحسین بروجردی ، آموخت و از محضر آقا شیخ هادی نجم آبادی استفاده کرد و چون مدرسه علوم سیاسی در تهران گشایش یافت ، چندی در آن مدرسه به تحصیل پرداخت و بعد دو سال ۱۳۲۱ هـ ق همراه معاون الدوله غفاری ، وزیر مختار ایران در کشورهای بالکان ، به اروپا رفت و پس از دو سال و نیم به ایران بازگشت و دو انقلاب مشروطه ایران شرکت کرد و چون مشروطه ریشه گرفت و روزنامه های آزاد پدید آمد ، به همکاران روزنامه صورسرافیل پیوست .

دخو در ادبیات عهد انقلاب مقام از چندی دارد . او باهوشترین و دقیقترین طنز نویس این عصر و کسی است که پانز و نیمه ای که در نوشتن مقالات انتقادی صورسرافیل به کار برد بنیانگذار نثر طنزی و انتقادی فارسی شناخته شد .

لحن طنز نویسی دخو بسیار شدید و قاطع و نیشدار است . او گذشت و اغماض نمی شناسد و برکت خود نمی بخشد . لبه تیز مقالات دخو متوجه رژیم استبدادی و ملوک الطوائفی است . نویسنده هر حادثه و بی شماری را دستاویز قرارداده برفساد دستگاه سلطنت ، بی شماری و خیانت رجال دولت ، ظلم و ستم اغتیا و مالکین ، ریاکاری روحانی نمایان و آخوندهای دروغین می تازد و آنها را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزا می گیرد .

این طنزها با عشق و علاقه و دلوسوزی بحال مردم خرده پا ممتاز است . وضع رقتبار روستائیان و کشاورزان ، فقر و بدبختی شهر نشینان ،

نادانی و بیچارگی زنان ایرانی همه مائلی است که در نوشته های دخو مکرر طرح شده است .

در دوره ای که دهخدا قلم به دست گرفت ، وضع جامعه ایرانی به راستی غم انگیز و خنده آور و درست شبیه به یک صحنه «تراژی - کمدیک» بوده است . گرچه دهخدا به چنان وضعی می خندد ، اما خنده او ناشی از ناامیدی یا بدبینی نیست . در نوشته های او آن حس تکدیری که نیروی معنوی انسان را تضعیف کند و از کار و کوشش بازدارد - حس که خاص نویسندگان مرتجع و منحط است - دیده نمی شود ، بلکه در این قطعات قدرتی است که اندیشه ها را تحریک می کند و معنویات را به هیجان می آورد .

دهخدا و یاران او به درستی و حقایق راهی که برگزیده بودند ایمان داشتند . از این رو در تمامی ادوار مبارزه ، حتی در سخت ترین مراحل ارتجاع ، خطسیر درونی و معنوی آنان خوشبینی و امیدواری بود . دهخدا با نمایاندن جهات تاریک و مظلم زندگی ، جهت روشن و امیدبخش آن را هرگز فراموش نمی کرد . کندن و برانداختن ریشه خرافات دینی ، صبر و تسلیم به قضا و قدر ، ترک دنیا و گوشه گیری و موهومات و تصنیفات از وظایف عمده ای بود که نویسنده توانای صورسرافیل به عهده گرفته بود . او به بطالت و تنبلی و بی شعوری می تاخت و مردم ایران را بیدار و هشیار و زنده و «آقا» می خواست .

دخو در مقالات نخستین خود مسائل متفرقه از قبیل آفت تریاک ، جهل نادانی ، عادات و خرافات ، احتکار گندم و مظالم خوانین و مالکین و دست نشاندهگان رژیم استبدادی - مانند رحیم خان چلیانلو در آذربایجان و قوام شیرازی در فارس - را عنوان می کند و رفته رفته دامنه طنز را به مسائل اساسی و مورد ابتلای روز می پردازد ، تا جایی که آشکارا سر به سر مجلس و نمایندگان و اولیای دولتی می گذارد و از طرز کار آنان نکوهش می کند و تازیانه خشم را برگرداندگان گردونه زمان می نوازد .

در مقاله ای که در شماره ۲۲ صورسرافیل به تاریخ سلخ ذیحجه ۱۳۲۵ هـ ق درج شده است ، یکی از افراد ایرانی که از قدیم از همه مشروطه خواهتر بوده و از روز اول به سفارت شاه عبدالعظیم و بعد پای پیاده همراه آقایان به قم رفته و از روز اول آقایان فرنگی مآبها به او حالی کرده اند که مشروطه یعنی عدالت ، مشروطه یعنی رفع ظلم ، مشروطه یعنی آسایش رعیت ، مشروطه یعنی آبادی مملکت ... همین که انتخابات مجلس انجام می گیرد و «وکلائی ملت» را خوب می شناسد ، می بیند که انتخابات و کلائی خوب جز به عظم بطن ، کلفتی گردن ، بزرگی عمامه ، بلندی ریش و زیادی اسب و کالسکه دقت نکرده اند ، می بیند بیچاره ها بخيال کرده اند که گویا این وکلا را می خواهند بی مهر و وعده به بلواخوری بفرستند که با این صفات ، قابوچی از هیکل آنها حیا کند و مهر و رقعۀ دعوت مطالعه نکند ...!

در شماره ۲۵ که در نهم صفر سال ۱۳۲۶ هـ ق منتشر شده ، دهخدا هر چه بیشتر و آشکارتر به رؤسای ملت و نمایندگان طبقات حاکمه می تازد : «ای انصافدارها ، والله نزدیک است یخ خودم را پاره کنم ، نزدیک است کفر بشوم ، نزدیک است چشمهایم را بگذارم روی هم دهنم را باز کنم و بگویم : اگر کارهای ما همه اش را باید تقدیر درست کنده امورات ما را باید باطن شریعت اصلاح کند ، اعمال ما را دست غیبی به نظام بیندازد پس شما ملیونها رئیس ، آقا و بزرگتر از جان ما بیچاره ها چه می خواهید؟ پس شاگرد و هارسدار - سیه ، سالار و خان چرا ما را دم کوره خورشید کیاب می کنید؟ پس شما چرا مثل زالو به تن ما چسبیده و خون ما را به این سحی می مکید؟» در شماره ۴ مورخ هشتم جمادی الاول ۱۳۲۸ هـ ق با عالم نمایان مفسد و غافل از حقایق اسلام ، که می خواهند «چند صباحی قاضی القضاة طهران باشند» به پیکار برخاسته تذکرات انتقادی درست و بجای

درباره انحطاط ملل اسلامی در نتیجه اعمال و افعال آنان می‌دهد که در مقام انصاف در آن وضع و روزگار ، بسیار تندودور از احتیاط بوده است ... □

توضیحات :

- ۱- مارک تواین هم گفته است : «می‌توان خواننده را به‌خنده آورد ، لیکن خنده‌ای که مبنای آن بر محبت خلق‌الله نباشد، خنده‌ای است بیجا و بیمعنی .»
- ۲، ۳- چرنیشفسکی ، کلیات ، ج ۳ ، مکتو ، ۱۹۴۷ ، ص ۱۸ (ادبیات روس در عهد گوگول) .
- ۴- و. گ. بلیسکی ، کلیات ، ج ۲ ، ص ، ۶۱۵ .
- ۵- ن. آ. دابرولیویف ، منتخبات آثار فلسفی ، ۱۹۴۶ ، ج ۲ ، صفحات ۴۰۲-۴۰۳ .
- ۶- در صورتی که هم‌شهاب و هم یغما شاعران با استعدادی بودند و در شرایط مساعد می‌توانستند هنر و قریحه خود را به‌انتقاد از معایب کلی جامعه اختصاص دهند .
- ۷- افسوس که ده‌ها در سالهای بعد، از ادبیات بدیعی به‌کنار رفت وقت خود را منحصر صرف تحقیق و تألیف لغتنامه و امثال و حکم وغیره کرد، اما خوشبختانه جمالزاده و صادق هدایت و دیگران این روش نویسندگی را هر یک به‌سلیقه خود دنبال کردند .
- ۸- شماره یکم آن به تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۲۳ هـ ق و شماره ۳۲ ، که آخرین شماره دوره اول روزنامه بود، روز پنجشنبه ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ ق ، سه‌روز پیش از بیماریان مجلس و چهار روز قبل از اعدام میرزا جهانگیرخان مظلوم ، منتشر شد .
- ۹- احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران ، بخش یکم .
- ۱۰- برتلس ، تاریخ مختصر ادبیات ایران ، ص ، ۱۲۶ .

[در کتاب امروز] ... عکسی از همشهری عزیزمان حضرت والا شاهزاده یحیی میرزا آرین‌پور [بود] که در زندگینامه‌اش خود را بر کوچک کرده و خفض جناح نموده بود. این حضرت والا در چهل سال قبل در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نوشت که استاد همائی به‌شاگردان کلاس ششم ادبی تبریز نشان می‌داد و می‌گفت از روی آن الگو بگیرند . نیز شخص مشکل‌پسندی چون شادروان کسروی او را «شاهزاده دانشمند» خطاب می‌کرد و «رییکا» مستشرق معروف اشکالات خود را در برگرداندن روسی به‌فارسی از او به‌طریق مکاتبه سؤال می‌کرد ، فارسی و عربی را خوب می‌داند ترکی را نیز ... فرانسه‌اش خوب است انگلیسی‌اش را نمی‌داند چقدر است ؟ «پیش خود آموخته آواز را» . ایامی که رییکا به تهران آمده بود و در دانشگاه راجع به‌حافظ سخن‌رانی می‌کرد و می‌گفت «صوفی ازرق چشم» که حافظ گفته منظورش امیر تیمور است ... آن روز شاهزاده حاضر نبود جلوتر برود و خودش را به‌رییکا معرفی نماید من به‌زور وادارش کردم همینکه شناخت تمام آن رجالی را که از قبیل تقی‌زاده و غیره دوروبرش را گرفته بودند ول کرد و شاهزاده را در آغوش فشرد و بوسید. در شعر هم دستی دارد ، در نثر عالی می‌نویسد اما محتاط، کم‌کار شاید از آن بابت که لاف از سخن چو در تواند زد.

[از نامه آقای نصرالله فتحی به آقای محمد قاضی]

دور از جناب شما این حضرات هم به کتاب علاقه‌مندند

عقرب کتاب یا عقرب کاذب ( Pseudoscorpiones )

از خانواده عنکبوتیان است، که شباهتهایی به عقربهای بی‌دم دارد. این موجود در همه جای جهان یافت می‌شود، زیر سنگها، پوست درختان و برگها زندگی می‌کند. آن را می‌توان میان اوراق کتابها و قفسه‌های کهنه یافت، بعضی از انواع دیگر آن که اکثراً کورند، در غارها زندگی می‌کنند. این موجود از حشرات ریز و کرمهای کوچک تغذیه می‌کند.

کرم کتاب: این اسم به‌انواع گوناگونی از حشرات، پروانه‌ها ، سوسکها و غیره اطلاق می‌شود که در مراحل دگردیسی یا به‌شکل تکامل یافته شیرازه‌های کتابها را می‌چود و در صفحات آن سوراخهای کوچک ایجاد می‌کند. هیچ نوع بخصوصی را نمی‌توان کرم کتاب خواند، چون تعداد کثیری از حشراتی که از مواد خشک‌نشاسته‌ای یا کاغذ تغذیه می‌کنند ممکن است به کتاب آسیب برسانند . شناخته شده‌ترین این حشرات ماهیان قره‌قام (Thysanura) شیشان کتاب ( Psocoptera ) می‌باشند .

\* کرم کتاب بمعنی مجازی به‌کسی اطلاق می‌شود که از هیچ کتابی نمی‌گذرد و دائماً به غور در کتابها مشغول است.

